

تعريف المسند اليه فعل تام فاعل مقدم بيان على الصريح (الاعلى) او ما يقع مقامه
 هر چه كه فاعلش فعلش در بيان
 فاعل نرسن
 كه محمول
 نشانه باشد
 مبتدا و خبر
 ناقص ۲
 مفعول ۱
 (نمودار) (الزبدان)
 مفعول ۲

المسند اليه = المختوم اليه

اشكال فاعل
 ظاهر اسم ظاهر فاعل زبد
 ضمير الزبدان را

مستتر مذکور
 زبد جاء
 فعل و فاعل (هو) مستتر
 ذكر شده و از فعلی فهمیم كه مرجع كدام است. شارب يشرب الخمر
 مرجع ضمير را از حال مشاهده می فهمیم
 كذا اذا بلغت الترامى
 فاعل
 هي

* فاعل (متردد مورد) هیچ گاه حذف نمی شود.

* فاعل همیشه مرفوع است یا نفضی یا مطلق

من قرأ؟ قرأ زید
 فاعل

استفهام ظاهری

استفهام تقدیری

در جواب استفهام

در جواب نفی

لم يقرأ احد - يلى زید

تمام گذرن
 فاعل

و جوابی از احمد بن مشكس استیبارك
 شرطیه فاعل جار و مجرور فعل و فاعل
 برای فعل محدود

* حرف شرط فقط بر فعل می آید (اگر هم بر اسم بیاید به معنی این است كه فعل حذف شده است)

واجب
 الزماید فاعل ضمیرى باشد كه مرجع ضمیر مؤنث حقیقی یا مجازی باشد.
 الشمس طلعت - هذ قاصت
 فاعل مؤنث حقیقی باشد قاصت هذ
 سوار نائِب فعل

* این شرطیه فقط بر فعل می آید (بعضی جاهای هم بر اسم بیاید، فعل حذف شده است)

متعدی به علامات فعل متعدی می تواند ضمیر پذیرد که به غیر مصدر عود می کند. الخير مملو
فعل متعدی + ضمیمه

۲. فعل متعدی برای تبدیل شدنش به اسم مفعول نیازی به حرف جر ندارد.

۱. انفعالی که دلالت بر طبیعت می کنند (ظرف) فعل متعدی ضرب به مفعول / التی به مکتوب
۲. لازم لازم ذهاب به مذهب به
۳. انفعالی که غیر ثابت هستند (فرض)
۴. انفعالی که بر وزن انفعالی - افعلل (اشعر)
۵. انفعالی که دلالت بر زناقت می کنند (ظهر)
۶. انفعالی که دلالت بر یلیدی می کنند (نفس - دنس)
مطابقه مدّه فامند (مدر)
مفعول به منصوب است اگر نائب الفاعل نباشد

منصوب به نزع خافض: ذهب السام
منصوب به نزع خافض: ذهب السام

حرف جر: تلاً در این مثال حرف جر وجود داشت و (سام) را مجرور می کرد.

از کجای میوه منسوب به نزع خافض است (و مفعول به نیست)؟ به فعلی که قبل از وجود دارد، اگر لازم باشد، مفعول به می خواهد و منصوبی که بعدش آمده منسوب به نزع خافض است.

مطابقه: مفعول با فعل فاعل را قبول کند

محمود جواب سوال

جایز است

حذف مفعول به ← در جایی که مفعول به جواب سوال باشد / من خبریت؟ زیداً
 حذف مفعول به ← در جایی که مفعول به محصور شده باشد / ما خبریت الا زیداً / ما خبریت الا حمیلاً

حذف عامل مفعول به جوازاً ← قرینه حالیه: مکه؟ (یعنی می خواهم بری مکه؟)

قرینه مقالیه: من خبریت؟ زیداً

* (فصل) فقط در مفعول آید

حذف

حذف

(باب اشتغال)

هل زیداً خبریت؟
 استعمال ۶۲ مفعول و فاعل (اش)

خبریت در تقدیر

جاء کائنات

در جایی که مابعد مامیل را تفسیر کند

یا ایها الفضل (منادی)

عرب المثل (اشتغال منکلی)

در مثل (عرب المثل) الکلاب علی البقر

باب ندا

آیا ای هیا، ایا؟

یا ای هیا، ایا؟

یا / ای / ایا / هیا / آ

بعید

قریب

مندوب وا / یا (ندبه) * وا علیها / وا حسنا

- ۱- مفعول معروفه ← مبنی بر علامت رفع یازید
- ۲- نکره مقصوره ← " یارجل
- ۳- نکره غیر مقصوره ← منصوب یارجلأخذ بیدی
- ۴- مضاف ← " یا عبد ال...
- ۵- شبه مضاف ← " یا وجهی عند ال...

اقصاء ضادی

* اگر (این و ابنه) به عنوان وصف برای مفعول معروفه آورده، با دو شرط، اندرینه است ← نصب
شرایط { ۱- بین وصف و موصوف فاصله ای نباشد.
۲- این یا ابنه اضافه به اسم علم شوند.

یازید عبد ال...

منصوب

تابع منادای ذی الفهم
(نعت یا کنیه و عطف بیان)

منادای صفت

یازید عاقل

مرفوع

یازید الکرم الارب

منصوب

یا ان ندارد و اضافه نمی نشده است

* مبنی (ال) یعنی نکره

* بدل در حکم تکرار عامل است

یا زید
منادی برای فعل در تقدیر (أدعو) م به است.

بدل در عطف نسق
التر یا مع منادی واقع شوند مانند منادی مستقل خواهند بود.
(بدون ال)
بدل

* بدل در حکم تکرار عامل است.

یا زید و یا علی
یا زید یا معلم
یا زید یا معلم بکر
یا زید و یا عند الله

منصوب
مرفوع
عطف نسق همراه ال
قائل به تفصیل (یا زید)
ال تعریف باشد ← منصوب
ال تعریف نباشد ← مرفوع

عطف نسق ← یا زید و الرجل
یا زید و العین

صفت اسم اشاره که منادی واقع می شود
منصوب
مرفوع

الرجل (اسی دلالت دارد)
الرجل (نمادگر)
یا ایها الرجل
منصوب
مرفوع

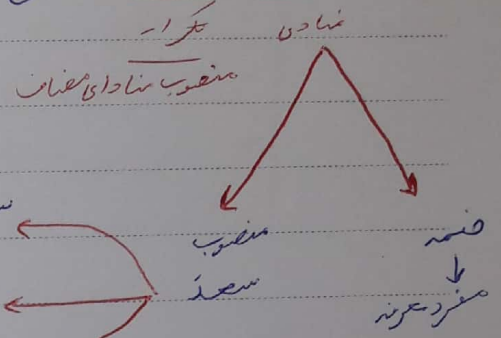
ایها منصوب ال بعد صفت ملزم
مبتدا اول
مبتدا دوم
مبتدا سوم
صفت
خبر

* اگر بعد از حرف فداء ایسی بیاید که (ال) دارد، بین اسم و حرف فداء ایها (مذکر) یا ایها (مؤنث)
PAPCO
یا ایها الرجل

ای اسم ال دار
ای اسم اشاره
ای اسم موصول

منادئی به لفظ دیگر تکرار شود

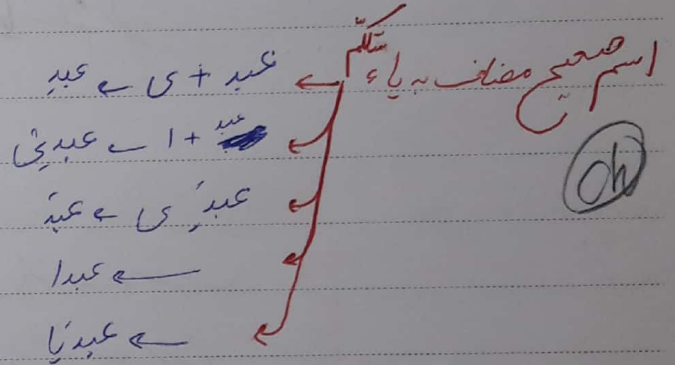
یا سعد سعد الاوس



سیبویه اسم اول اضافه به الاوس شده است و اسم دوم اضافه نیست
میرد: (اضافه به حذف شده)
صردو اسم اضافه به الاوس

فعل و صفت الی یا و ملکم

عبدی، عبدی، عبدی، عبدی، عبدی، عبدی



(امم / عم) ← فتحة می گیرند
 (ی) ← کسر می گیرند
 یا اُمّی ← یا اُمّ
 یا اُمّی ← یا اُمّ

(ابت / امت) + ی ← یا که می افتد و ثاء تأنیث عوض از یاء متکلم می آید
 یا اَبْت ← فتح
 یا اَبْت ← کسر

(ch) ← از قبایله
 مستغاث ← (کی که درخواست می کند و داد و ستد)
 مستغاث به
 مستغاث من اجله
 مستغاث من اجله
 مستغاث من اجله

تکلف به مستغاث به
 (یا) تکرار شده باشد لام مفتوح می شود
 (یا) تکرار نشده باشد لام مکسور می شود

نکته دیگر (حتی مقصوره) و بعضی اسمهای مبهم نمی توانند نذر قرار گیرند.

موصول به بعضی ~~موصول~~ وقت عامی شود و بعضی وقت هائی شود.

* صندوب خودش (ال) دارد، اون الف حدود رو بخوانیم یا ریم اون الف اولیه حرف می شود.

* فقط در زمان وقف (عنا) سکنت می آید.

* جواب شرط هیچ وقت به این مقدم نمی شود.

(فای) جواب شرط در کجای می آید: اگر جواب شرط صلاحیت نداشته باشد که جواب شرط واقع شود (فای) هر سرش می آید.

خود می هم ✓

بدون هیچ شرط

عنادی که (ة) دارد ← مطلقاً سرخ می شود

عنادی که بدون (ة) است ← شرط سرخ شدن

۱- چهار حرف به بالا باشد

۲- حکم باشد

۳- مرکب اضافی نباشد

۴- اسنادی نباشد

۵- تأثیر نداشته

۱- زائد باشد

۲- (و) (الف) (یا) باشد

۳- حرف چهارم به بعد باشد

۴- حرکت ماقبلش مناسب باشد

شرط حذف ماقبل آخر

Scanned by CamScanner

اختصاص

تعریف اختصاص

شبهت لفظی باند

تفاوت اختصاص باند :
(یا) همراه اختصاص نمی آید.
اول جمله واقع نمی شود.

گونه های مختلف اسم اختصاص
(ch)
ای و دالیتا
اسم مضارع
اسم (ال) دار

تعارض در محل :
کوفیه : عامل اول در اسم ظاهر عمل می کند، زیرا مقدم شده است.
بصری : عامل دوم
زیرا به معمول نزدیک تر است
از عامل دوم
اسم ظاهر

تخذیر : تنبیہ مخاطب بربک امر مکررہ برای ترک آن

ایاک والاسد

تخذیر

تخذیر

(منسوب به فعل مستتر و جوی)

(ایاک)

تخذیر : تخذیر کننده

تخذیر : آن شخصی که متنبه اش می کنیم

تخذیر صیغه : کار مکررہ

تخذیر به :

اجزاء :

ایاک والفریہ

باعطف (واجب الاستتار)

ایاک والاسد

بدون عطف (واجب الاستتار)

مثالها

(امر شخصی است) عطف واجب الاستتار (ماز را سبک و السیف)

تکرار واجب الاستتار (الضیغم الضیغم یا ذا الساری)

بدون عطف و تکرار حائز الاستتار (الاسد یا (ن الاسد)

بدون لفظ "ایا"

اغراء : تنبیہ مخاطب بربک امر ~~مکرر~~ محبوب برای انجام آن

الاهل والولد

اخاک اخاک

الصلاة جامعة یا أحضر الصلاة جامعة

حال

عطف استتار فعل واجب

تکرار استتار فعل واجب

بدون عطف و تکرار حائز الاستتار

اغراء

(امر اذیه شود که در دین است)

۱۰ اذانیه فقط بر سر اسم می آید
۱۱ اسم فعل عامل صفت است و در قبل خودی عملی کند

مضرب
مضرب
مضرب

زید مرت (یا سبب اسم مقدم)

زیداً ضربیه (یا)
مضرب
مضرب

باب اشتغال

تحریر: مقدم شدن اسم بر عامل و عمل کردن آن عامل در ضمیر اسم مقدم (که اگر آن ضمیر نبود، عامل در اسم مقدم عمل می کرد)
(در امتثال هر کدام از ضمره ترو و دعت)

انواع اعراب اسم سابق: ۱- لازم النصب: در جایی که ادائی بر اسم مقدم آمده باشد که آن ادات فقط بر فعل می آیند / ان زیداً لقیته
ان - حیثاً - استفهام به غرضه (این - هل) بر اسم مقدم می آید.

۲- لازم الرفع: ۱- ادائی که فعلی تواند بر صیغه او ضرب می آید.
خروجی فاذا زیداً لقیته
لما

۳- راجع النصب علی الرفع: زیداً اضربه

۴- مستوی حیه الامدان

۵- راجع الرفع علی النصب

تا زمانیکه بین هنره و اسم مقدم چیزی فاعلی نشود باشد، مقرب است.

که فاعله

۱- اسم مقدم قبل از فعل لفظی باشد
این واجب: مراد عمومیت باشد

محاوره و محاوره نصب

۱- (ما) و (لا) و (ان) مازیه افریته

۲- هنره استفهاماً اُ زیداً ضرب

۳- حیث حیث زیداً افریته

تا زمانیکه اسم مقدم، بعد از حرف عطف قرار بگیرد؛ که عطف بر محمول فعل مقرب باشد.

فعل و فاعل و م

رأیت زیداً و عمرواً الرمثه

ظن و م الیه

هذه الرمثه و زیداً ضربته عندها

ظن و م الیه

فعل و فاعل و م

فعل و فاعل و م

خرجت فاذا زيدا قیدی (زید سے زید آیا تو)

Subject

Date

Page

زید (مفعول مطلق) - حرف بشود (مفعول مطلق) - زید (مفعول مطلق) - جی تو (مفعول مطلق) - چون (مفعول مطلق) - صارت (مفعول مطلق) - طلباء (مفعول مطلق)

مفعول مطلق : مصدری فعلی کہ از جنس عاملش است و عامل خود را تأکید و یا بیان و یا عدد آن (مستثنیٰ) کند.

جرا مفعول مطلق : زیر اهیج قیدی ندارد

* (مفعول مطلق) دگر صراحت منہ (مثلاً حرف) جرا می آید

عوامل نصب مفعول مطلق : فعل و مصدر

(که مقرب باشد)

عامل مفعول مطلق : فعل یا سبب فعل

اصل در مصدر و فعل : ۱- اصل مصدر است.

۲- اصل فعل است.

۳- هر دو اصل است.

۴- مصدر اصل فعل است و فعل اصل وصف (مثلاً)

۱- کل ضرب زید عمراً کل الضرب

۲- بعض ضرب زید عمراً بعض الضرب

۳- مترادف لفظ (انفع الجذل) ای (فرج)

۴- وصف ضرب زید عمراً احسن الضرب

جائز مفعول مطلق

رجع القهری

ضرب زید عمراً مرتین

ضربته سوطاً

۱- نوع آن

۲- عدد آن

۳- آلت و وسیله آن

انی اعذبه عذاباً ولا اعذبه احداً

والله انذبتکم من الارض نباتاً

اغتسل غسلاً

تبتل الیه تبتيلاً

ضربت ذك الضرب

۶- ضمیر مفعول مطلق

۷- اسم عین

۸- اسم مصدر

۹- مصدر فعل دیگری

۱۰- اسم اشاره

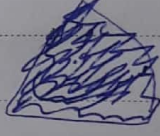
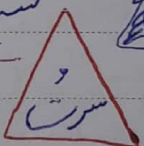
مفعول مطلق } ۱- تأکید
۲- عددی
۳- نوعی (تبیانی)

* مفعول مطلق تأکید همیشه به صورت مفرد می آید. (همچون تنق مثنی و جمع x) (برخلاف در نوع دیگر) چون خصوصاً برای تأکید فعل می آید و فعل همیشه مفرد است.

* حذف عامل مفعول مطلق تأکید جایز نیست.
زیرا مفعول مطلق تأکید برای تأکید فعل می آید و با حذف فعل، تنافی پیدای کند.

اشکال: در مثال (سقیاً و رعياً) عامل حذف شده است، پس عامل می تواند حذف شود.
جواب: معده جانشین فعل شده است.

* حذف عامل غیر از مفعول مطلق تأکید جایز است

ای سیررت؟  سیراً سریعاً
سرت  مفعول مطلق نوعی

* حذف عامل مفعول مطلق که بدل از فعل آمده است: (دعوی)

① سماعی: مانند حمداً و شکراً

(۲) قیاسی

۱- فعل امر باشد فذلاً

۲- فعل نهی باشد قیاماً لا تعوداً

۳- دعا دعاً و سعياً و رعياً

۴- استفهام توبیخی اتوانیاً

۵- در جایی که برای تفصیل

فشد و الوفاق
فأما متابعو و عافوا

زیدٌ سیراً سیراً

۶- آن جایی که مفعول مطلق و تکرار شده باشد
و فعل هم اسنادش به اسم عین باشد

۷- مفعول مطلق محصور باشد و اسناد فعل به اسم عین باشد

مفعول له: مصدری است مفعول به، که علت وقوع فعل را بیان می کند.

شرایط نصب مفعول له: ۱. مصدر باشد

۲. زمان آن با زمان عامل متحد باشد

۳. فاعل آن با فاعل عامل متحد باشد

من لب

* در غیر اینصورت با یکی از حروف جر (لام، باء، من) مجرور می شود.

(شرایط نصب نباشد)

جدا شکر و دین

جدا شکر و دین

۱. مصوب (ال): آمدن حرف جر بر سر مفعول له زیاد است. ضرب زیداً لا تأخیر

و مصوب شدنش کم است. (مجرور شدنش زیاد است)

(آمدن حرف جر بر مسابی)

۲. اضافه: مسابی الامران

۳. مجرور از (ال) و اضافه: آمدن حرف جر کم است. ضرب زیداً تأخیراً

و مصوب شدنش زیاد است

(آمدن حرف جر کم است)

مفعول له را (مفعول الاجله و من اجله) هم می گویند

مفعول فيه (ظرف):

تعريف: ظرف، اسم مکان یا زمانی است که متضمن معنای (فی) می باشد (زمان یا مکان وقوع فعل را بیان می کند)

* تفسیر (فی) در ظرف شیوع دارد به خلاف در جایی که متضمن معنای (فی) نیست. هنا املک از من شیوع در مقابل اتفاق است. یا در جایی که متضمن معنای (فی) است ولی شیوع ندارد. دخلت الدار

عوامل مفعول فيه:
۱- مصدر
۲- فعل
۳- شبه فعل

عوامل (فعل)
عامل ظاهر است. ضربت زیداً (یوم الجمعة)
عامل تقدير است. کم برت؟ [برت] مریخی در تقدير است

مثال ۵: ب
تقعدت هنا مقاعد
حرف افعلی
حرف افعلی

دلیل ماده

ظرف مکان: مختص از ریشه فعلی است. منقوب ✓
از ریشه فعلی نیست. (انقبض شاذ است)
غیر مختص (مبهم): برای بیان صورت و جایگاهش نیاز به غیر دارد. حمات و گانه
(منقوب ✓)
مقادیر (فرسخ - میل - برده) کاربرد فرسخ

منصرف: علاوه بر ظرف بودن، گاهی اوقات نقش های دیگری می گیرد (مصدر، خبر و ...)
ظرف غیر منصرف: فقط ظرف اند و در نقش های دیگر واقع نمی شوند.

ظرف زمان: مختص: اول و آخر آن مشخص است. یوم الجمعة - شهر رمضان
غیر مختص (مبهم): اول و آخر آن مشخص نیست. حین - دهر
منقوب ✓
منقوب ✓

ظرف زمان همیشه منقوب ✓

مفعول معه ۱

* مفعول معه، نقش است

تعریف مفعول معه: اسمی مفعول که بعد از (واو) به معنای (مع) قرار می گیرد و بعد از جمله قرار می گیرد

- عوامل مفعول معه
۱. فعل قبل از آن (یا شده فعل)
 ۲. (واو) به معنای (مع)
 ۳. فعل یا شده فعل مقدر

سوال ۱

* اگر مفعول معه، باید بعد از جمله قرار بگیرد، پس چگونه مثال (مانند وزیداً) را توجیه می کنید؟

جواب: عاملی از جنس فعل در تقدیر می گیریم. مثلاً می گوئیم (ما اکنون وزیداً)

* اگر بتوانیم در جایی (واو) را عطف بگیریم، بهتر از آنکه (واو) را به معنای (مع) بگیریم. کنتُ انا وزیداً کلاً خویناً
که عطف

* در بعضی از موارد واجب است که (واو) را در محبت بگیریم، زیرا مانعی وجود ندارد. مالک وزیداً (محبت عطف)

* اگر بتوانیم اسمی را به ضمیر مجرور به حرف، عطف کنیم، حتماً باید حرف تکرار شود.

* در بعضی از موارد حتماً باید (واو) عطف باشد و نمی توانیم (مع) بگیریم. تشارک زیداً وعمراً
که عطف

* در بعضی از موارد واجب است که (واو) را در محبت بگیریم و جایز نیست که (واو) عطف باشد. حشّ وزیداً

ضمیر مفعول اسم خاص
در جای نمی عطف بگیریم، عطف می گیریم.
(ولی ما تو هم چیزهای دیگر می گیریم و می عطف بهتر)

۱. راجع العطف کنتُ انا وزیداً
۲. واجب العطف تشارک زیداً وعمراً (مع بکر) غیر باید عطف شود
۳. راجع النصب حشّ وزیداً
۴. واجب النصب مالک وزیداً
- * چون فعلی متشابه است و امر ادنی باید در نظر باشد و
* چون عطف به ضمیر مفعول است، بهتر است مفعول
* اگر عطف به اسمی را عطف بگیریم، باید ضمیر مجرور به حرف، تکرار شود
اعاده شود

باید جای ندم به عطف گرفت ← عطف باید بگیریم، (ارجع دارد)
که واو محبت گرفت

حاج آقا، اگر در مسیر قرار بگیری و وظیفه ات رو ادا کنی، کارها خود به خود درست می شن.

له عندي اربعون ^{١٠} الا عشرين ^{١٠} الا خمس ^{١٠} الا اثنين ^{١٠}

مترجم

روش ۱

۱) شماره گذاری از بعد اولین (الا)

۲) تفریق شماره های فرد $20 - 5 = 15$

۳) جمع شماره های زوج $10 + 2 = 12$

۴) جمع دو عدد بدست آمده $12 + 15 = 27$

یادداشت منتهی حاداً آسان می کنه

له عندي اربعون ^{١٠} الا عشرين ^{١٠} الا خمس ^{١٠} الا اثنين ^{١٠}

روش ۲

* از آخر به اول حساب می کنیم (منهای الیم) (دو تا دوتا)

غیر

غیر از ادات دائم الا فاعله
لیس بعد از این، مجروری شود
اگر غیر بیاید حتماً ما بعد همس
مجرور می شود

دائم الا فاعله
جاء القوم غیر علی

معنای استثناء به (الا) است
سوی (اعراب مثل غیر)

* اعرابش منظور ما بعدش است چون خود اینها فعل اند

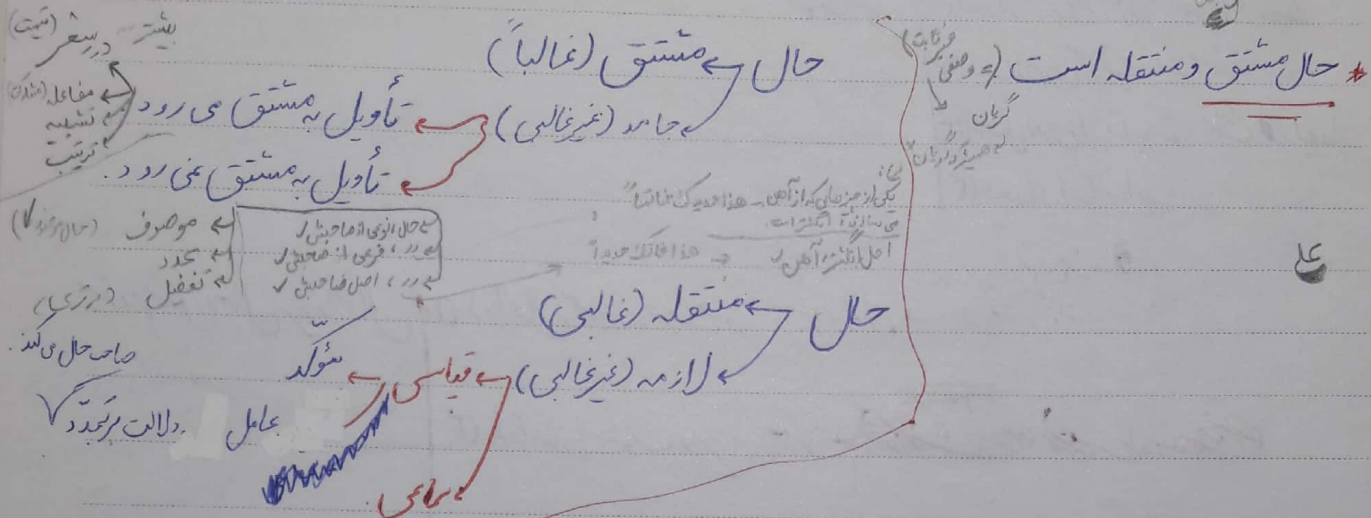
حاشا (عین خلا و عدا) فاعل مستتر
نقل باشد به بعدش مقصوب
خلا که حرف جر باشد به فاعلش مجرور
ما خلا و عدا (فعل مستتر)
نقل باشد به بعدش مقصوب
عدا که حرف جر باشد به بعدش مجرور
ما خلا و عدا (فعل مستتر)
نقل باشد به بعدش مقصوب

جاء القوم لیس زید

لیس
لا یكون

(نه بخوان خبر لیس یگریم و اسمن) (هو مستتر است)

حال: وصفی است فضله و منصرف که حالت ذوالحال را بیان می کند



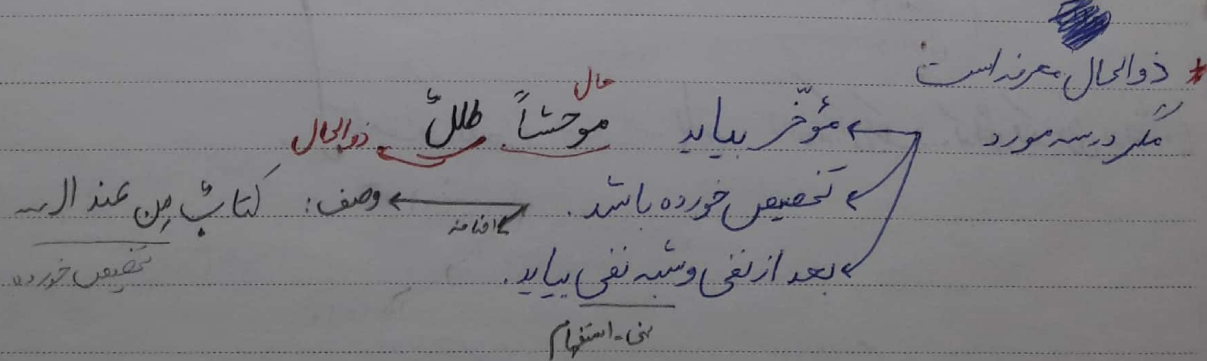
اقوال در حال (قول های مختلف)

۱. باید نکره باشد: اگر حال معروفه بیاید باید تأویل به نکره نکرده شود.

اجتهاد و حدیث - اجتهاد منفرداً - جاء زيد راکباً

۲. معرفه صمیمی تواند باشد. اجتهاد و حدیث

۳. اگر متضمن شرط باشد، معرفه صمیمی تواند باشد. یحب اگر لم یزید العالم (ان کان عالم)



الحال و موصوف باید از هم بدیجت کنند.

فرايت مرداكل مسمى

الرجل

حال مشتق است ولی مصدركه صری تواند حل واقع شود به معامی

(۱) بعد از خبری که (ال) کمالیه دارد

زيد زهير شعرا

زيد مافذ زهير است که با اعضاء است

(۲) بعد از خبری که شبیه به مبتدا شده است.

(۳) الرجل و خبری از فعل باشد. حث و ركضاً

در بیان

که فعلی است

در بیان

(۴) بعد از آنکه بیاید

مقدم شمس حال بر ذوالحال (۱) ذوالحال مجرور به حرف جر

(۲) ذوالحال منصوب و مرفوع جاز

(۳) ذوالحال محصور باشد واجب

در بیان

(۴) حال محصور باشد مستغنی

در بیان

(این بحث جدای از بحث فعلی باشد)

ذوالحال مجرور به اضافه:

۱- اگر عامل حال مضاف باشد الیه مرجع تمام جمیعاً

حال

حال می تواند مقدم شود مگر در مورد

۲- اگر مضاف جزئی از مضاف الیه باشد. فنی صدور هم اخواناً

در بیان

فروق دادند

۳- مضاف کل الجزء مضاف الیه باشد (ادون که راسی غلب زده که انظار غلب جزئی از او شده)

لما (لما) که در فعل ماضی بیاید (لما توتیت) که متعین معای شرط (در ترکیب به طرف هست)

تقديم حال بر عامل

عامل حال - فعل و شبه فعل: حال می تواند مقدم شود علی این که معارضی داشته باشد.

مانند معارضی (مانند) عامل صله (ال) باشد ^{عامل} والعاديات ^{حال} ضمی

(۱) حرف مصدری بر عامل باشد ^{حرف مصدری} ان یمدکم ^{حال} منزله

(۲) مقرون به لام قسم ^{قسم} البصر منها ^{حال} مسبحین

(۳) لام ابتداء آمده باشد ^{لام ابتداء} الحمد لكم اجمعین

(۴) جمله حالیه باشد و مقرون به (واو) باشد ^{واو حالیه} یوتون زکات ^{حال} هم العون

* جمله ای که خالی از ادات استقبالی (س، سوف، قد) می باشد می تواند حال واقع شود و عاملش مقدار است.

* ظرف و جار و مجرور هم می تواند حال واقع شود ^{در حالی که ارسال شده ای} ارسال تو را برای مردم

* عامل حال و صاحب حال توسط حال گاهی تأکید می شوند ^{در حالی که ارسال شده ای} ارسال الناس رسولا

* معنای را می فهمیم و (رسولا) برای تأکید و باری معنای بیشتر می شود

رابطه جمله حالیه

۱. ضمیر

(۱) مضارع حالی از (قد)

(۲) مضارع منفی به (لا)

(۳) مضارع منفی به (ما)

(۴) ماضی که قبل از (أو) آمده است.

(۵) ماضی که بعد از (إِذَا) آمده باشد.

واو حالیه بر سر این جملات (معلیه) نمی آید

۲- واو

۳- واو یا ضمیر یا هر دو

* مضارعی که مقرون به قد است حتماً باید با (واو) بیاید

* حذف عامل حال ← جوازیه ← حالی
← مقالی

نیکون
زید اسد شجاعاً حال

مضمری زیداً قائماً
مبتداً ۳ به
حال
اذا کان قائماً

وقاعداً و قد قام الناس
حال

* ذوالحال نقش نیست

نیکونیت بهمه ساله
می پرستی کن
سه ماه می خور
نه ماه پارسا باش

تمیز

تمیز (معادله النون) : تمیز اسمی است نکر، مفعول و فاعله که ابهام را قبلش را از ذات جمله ازین می برد.

انواع تمیز :
۱- نصب
مفعول
مفعول
نصبیت (اثر ذات مرفوع باشد)

انواع تمیز :
ذات : رفع ابهام از ذات می کند و عامل نیز می باشد. فانقمرت منه اثنا عشره عیناً
نسبت : رفع ابهام از نسبت در کلام و عاملش و مفعول یا شبهه مفعول است. وَتَمَّتْ لَكُمُ رِبْكَ صَدَقًا وَعَدْلًا
مفعول و فاعل

۱- عدد (۱۱ تا ۹۹)
۲- مقدار یا اندازه (کیل، وزن، مساحت)
۳- شبهه مقدار - اندازه برگردن کره زمین
۴- چیزهای که از جنس تمیز اند.
۵- بعضی از کنایات

انواع تمیز نسبت
(محول از حالتی به حالت دیگر نفس)
محول
محول از فاعل (و اشغل الرأس شیباً)
محول از مفعول (و فجدنا الارض عیناً)
محول از متدا مضاف (انا الشریک مالاً و اعز نفراً)
محول
و کفی باله شهیداً

در باب (الفعل) تفضیل: اگر کسی در معنا فاعل باشد (کنند کار) ضمیش واجب است. انت اعلی منزلاً
ولی " " " " ^{معمود بر تدریس} ~~چنین~~ واجب است. زید اکمل و فقیه ^{که انت علامت منزله}
که فاعل در معنا است
(زید اکمل و فقیه)

* اگر کسی بعد از چیزی بیاید که اعضاء تعجب دارد، نفس واجب است

- ۱- تمیز عدد
 - ۲- محمول از مفعول
 - ۳- تمیز فاعل در معنا (الرَّحْمَلُ مِنْ فاعل باشد)
 - ۴- تمیز فاعل در معنا (الرَّحْمَلُ مِنْ مضاف باشد)

حروف جر

حروف جر: باد، تاء، کاف --- + متی، لعل
فلان من ذکر

معانی (علی):
۱. استعلاء
۲. بر منی
۳. عن

معانی (عن):
۱. مجاوزت
۲. بعد
۳. علی

(ما) زائده: عن، باد، من - از عمل باز نمی دارند.
ر، کاف - از عمل باز می دارند.

معانی (ک):
۱. تشبیه
۲. تعلیل
۳. زائده
۴. اسم

* (مذ) و (مند) اگر ما بعدش اسم مرفوع باشد و یا جمله اسمیه یا فعلیه باشد، اسم است، در غیر اینصورت حرف مرهست.

اگر مرهور کند: ماضی - استغایه

غیر ماضی: معنای (فی) می دهند، یعنی معنای ظرمتی می دهند.

بیا باشت و سیاه طوی و نفرد و
باخت کوی دوست بر ابر منی نیم
تلفیق و درل اهل نظریک اشارت است
کفتم کز بانی دگر منی نیم

باب اضافه

* مضاف الیه و جواباً محذوف است.

هرگز نمی شود ز سر خود خبر مرا
تا در میان میکند بر بر نمی کنم

عامل مضاف الیه } مضاف
حرف مقدر }
اضافه }

افزوده لفظی: اضافه می عامل (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه (مصدر) به معمول

معنوی: در معانی یکی از حروف (من، می، لام) وجود دارد.

ناصح به طعن گفت که روزی از عشق این
محتاج جنگ نیست برادر، نمی کنم

فائده اضافه به لفظیه: تخفیف

۱. تخفیف

۲. تحریف

جاء رجل الزید

۳. تنصیف

جاء رجل الایمانی

۴. (کسب) کسب تذکیر

یعنی مضاف از مضاف الیه کسب تذکیر می کند

۵. (کسب) کسب تأنث

تأنث می کند

* به شرط اینکه مضاف الیه بتواند به جای مضاف بنشیند و خللی به معنا وارد نشود.

کسب تذکیر: رؤیة العقل معین
کسب تأنث: کما شرفت صدر الفناء من الدم
مؤنث مذکر مؤنث

۱- معنوی: قطعاً اضافه (ال) نمی‌گیرد.

اضافه

۲- لفظی: مضاف الیه (ال) نمی‌گیرد مگر

۱- اضافه به (ال) دار باشد الفارب المجید

۲- اضافه شده باشد به اسمی که آن اسم به (ال) دار اضافه شده باشد. زید الفارب رأس البانی

۳- اگر اضافه شود به ضمیری که مرجع ضمیر (ال) دار است. مروت بالفارب الرجل والشامة

۴- اگر شئی اضافه شده باشد.

۵- اسم جمع مذکر سالم اضافه شده باشد.

* (کلا) و (لکنا) دائم الی اضافه به مفردند - مضاف الیه باللفظاً و معنای معنی است و یا مقفا معنای معنی است - مضاف الیه باید معروف باشد
دلائل بر این معنی

مضاف الیه (کلا) و (لکنا) مفرد

معروفا

بعضی (او) یا (او) یا - اضافه شود

لکنا الجنین - نفوق

معنای معنی باشد بدون تفریق

لکنا الجنّة والجنّة - قفوق

۱- به ضمیر
۲- به اسم ظاهر
۳- به جمله (معلیه واسیه) - حیث / اذ + اسمی که هم معنای (اذ) باشد یعنی اسم زمان به معنی ماضی
۴- به جمله معلیه فقط - اذ + اسمی که هم معنای (اذا) باشد یعنی اسم زمان مستقبل

اذا السماء انشقت

انشقت - در تقدیر

* اسمی که تشبیه (اذ) است به معنی باشد که معرب

* لکن اگر آن اسم اضافه به جمله ماضی و یا مضارع معرب به (ن) شده باشد (بناء) را احتیاج دارن

* مضاف الیه (ای) مثنی و جمع معروف و نکره و به مفرد نکره

* اگر (ای) تکرار شود می تواند به مفرد معروف هم اضافه شود.

* در (ای) اگر ایزاد را در تقدیر بگیریم می توانیم به مفرد معروف هم اضافه کنیم. ای زید احسن
ایزاد

انواع (ای) ۱. موصوله به مفرد و مثنی و جمع (معروف)

۲. شرطی به معرفه و نکره مخصوصه اضافه می شود.

۳. استغناء به معرفه و نکره مخصوصه اضافه می شود.

۴. حال (دلالت بر حال می کند) به فقط به نکره اضافه می شود.

۵. صفت (دلالت بر حال می کند) به فقط به نکره اضافه می شود.

* لدن دائم المضاف به مفرد - مثنی - معناه ابتدای غایت زمان و مکانی

۱. مضاف الیه مذکور به عرب

مضاف الیه مضاف و لفظ و معنا در بیت گرفته می شوند. به مثنی

و معنا در بیت گرفته نشود. به عرب

و لفظ در بیت گرفته نشود. به عرب

غیر
 (در همه حروف و در اول و ثانی آمده)
 "غیر" قبل از جود است و -
 بر این آیه است -

این یونیم تمام که با شماست در این شهر
 ناز و کرشمه در این شهر می کنم

معتل نحوی مقصور و محدود معتل نحوی باشند

مصدر و اسم مصدر

مصدر و اسم مصدر مانند فعل عملی کنند و اگر لازم باشد، فاعلی گیرد و اگر متعدی باشد، مفعول بھی گیرد

اعجبنی قیام زید - اعجبنی ضرب زید عمرو
فعل مفعول فاعل (م اللہ) مصدر فاعل (م اللہ) مصدر

مصدر: حدثی کہ اتفاق افتادہ

اسم مصدر: نتیجہ حدث است ان + مضارع = مصدر

شرط عمل کرین

مصدر

- ۱- مفرد باشند
- ۲- ضمیر نہ باشند (یعنی ضمیری نہ باشند کہ بہ مصدر ہی گردد)
- ۳- محدود نہ باشند (تا وحدت نہ گزین باشند)
- ۴- (ان) و فعل نہ تونہ در محل آن محلول کنند

اسم مصدر: علم نہ باشند

وجہ استعمال مصدر

۱- مضارع باشند

۲- مجرد از اضافہ و تزیین باشند

۳- (ال) دار باشند

اگر امانہ نہ ہو

- ① مصدر سے فاعل + مفعول
- ② مصدر سے مفعول + فاعل

فاعل ذکر نمی شود سے کثیر
فاعل ذکر ہی شود سے متکلی

ان + فعل مضارع = مصدر
ما + فعل مضارع = مصدر

حافظ
جناب پیر پور
من
نزل خال بوی یابن در نمی کنم

۱. صیغه مبالغه (که دالالت بر فاعل و زایدی فعل می کند) هم مانند اسم فاعل عمل می کند. (بازرابطه مذکور ۳۳)

مفعول

فعل

فعل

فعل

۲. مثنوی و جمع اسم فاعل هم مانند اسم فاعل عمل می کند (بازرابطه مذکور)

۳. اسم مفعول هم مانند اسم فاعل عمل می کند (یعنی مرفوع می گیرد و گاهی هم منصوب می گیرد) (بازرابطه مذکور)

۴. اگر مفعول اسم فاعل محصور باشد تابع آن هم می تواند محصور باشد (تبعیت لفظی) و هم می تواند منصوب باشد (تبعیت عملی)

ان الله بالغ امره و خرفه
تبعیت عملی
تبعیت لفظی

۵. صفت مشبیه: صفتی که جائز است بعد از فعل اسنادش از فاعل به ضمیر موصوفش به فاعل اضافه شود.

زید حسن (هو) الوجه

صفت مشبیه، گاهی با فاعل خود هم وزن است ولی گاهی نه اسم فاعل همیشه با فعلش هم وزن است.

تفاوت معانی صفت مشبیه و اسم فاعل:

۱. صفت مشبیه از فعل لازم ساخته می شود.

به عبارت دیگر صفت مشبیه فقط دالالت بر حال می کند به خلاف اسم فاعل.

در عرض لیسان
مُحْسِن
لَحْشَن
در عرض مساری نیستند

۲. اسم فاعل با فعل مضارع دارای وزن عروضی واحد هستند، به خلاف صفت مشبیه.

۳. اسم فاعل مانند فعلش عمل می کند اما صفت مشبیه لزوماً مانند فعلش عمل نمی کند. زید حسن الوجه مشبیه مفعول

۴. معمول صفت مشبیه، بر صفت مشبیه مقدم می شود، به خلاف اسم فاعل.

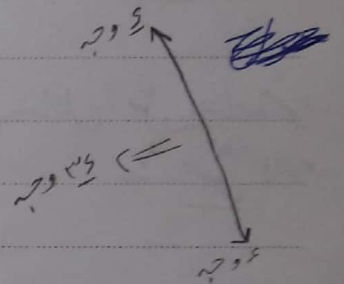
۵. معمول صفت مشبیه، لزوماً باید سببی باشد (یعنی حتماً باید دارای ضمیر باشد) - اسم از این که ضمیر لفظی باشد و یا محذوری

وجه استعمال صفت مشبیه } لغت می دهد
 (ال) دارد است
 (ال) ندارد

جرمی دهد
 (ال) دارد
 (ال) ندارد

رفع
 (ال) دارد
 (ال) ندارد

به دور لاله قدح گریه می ریای باش
 به بوی گل نفسی به مردم صبا می باش
 چو سیرالدر عشقت به می جواله کند
 بنوش و منتظر رحمت خدا می باش



- محمول
- ۱- (ال) دارد
 - ۲- اضافه ال دار شده است
 - ۳- اضافه به صیغه شده است
 - ۴- اضافه به اسم مجرد شده است
 - ۵- اضافه شده به اسمی که خود آن اسم هم اضافه شده است
 - ۶- مجرد

« باب تعجب »

صیغه‌های زیادی برای تعجب به کار می‌روند؛ ولی صیغه‌هایی که وضع شده اند (ما أَفْعَل) و (أَفْعَل به) هستند.
مانند: ما اصدق زیداً
مانند: اصدق به

شرایط ساختن فعل تعجب:

- ۱. فعل (از فعلی که سازیم) از ام ساخته نمی‌شود.
- ۲. ثلاثی مجرد
- ۳. تام
- ۴. معلوم
- ۵. قابلیت تعظیم داشته باشد از مانند (ما ت) ساخته نمی‌شود.
- ۶. متصرف
- ۷. و صفت بیرون (أَفْعَل) نباشد.
- ۸. مثبت باشد مثلاً از ما یغرب ساخته نمی‌شود.

* اگر بخواهیم صیغه تعجب را بسازیم که دارای شرایط مذکور باشد باید از (أَشَدَّ) و (أَلْفَر) و مانند اینها استفاده کنیم؛

به این صورت که (أَشَدَّ) و (أَلْفَر) را می‌آوریم و سپس مصدر فعل را می‌آوریم. «حرج» ما أَشَدَّ حَرْجاً
مصدر حرج

* معمول فعل تعجب، بر فعل تعجب مقدم نمی‌شود.

* فاصل شدن فعل تعجب از محمولش به وسیله ظرف و یا جار و محرور جایز است و به وسیله غیر ظرف و جار و محرور (احتمالی) نباشد.

* صیغه تعجب صرف نمی‌شود (یعنی برای مثنی و جمع و همس را می‌آوریم). «این با سایر افعال فرق دارد و آنها برای ساخته ثلاثی می‌باشد»

ترکیب:

مبتدا (نکره و مؤنثه) صفت (خبر محذوف)

ما احسن زیداً

مبتدا خبر

احسن زیداً

فعل فاعل

در استکان می‌آید

در سیم می‌گفت

بِسْمِ الْقَرِينِ السَّيِّئِ
فَاعِلِ اسْمِ مَقْصُورِ

ع

ذکر شور

نعم ما يقول الفاضل

(ما) تمیز است کے نکرہ ہی موصولہ

اَنْرَفَعَلَ (لَغَم) وَ (نَبَسَ) بِأَبَا (أَهْمَرَهُ شَمُورَ) (يَنْهِيهِ) (الْغَمَ)

اما معروف است که ناقصه در مورد تکیه علی (ع) میل به باسد. فتحی

(اما معروضه نامه در صورتیکه بعدش مفرد باشد بلسان استر و

مکرمہ نافعہ

ترکیب کنند (مهر) (۲۰ جولائی)

(ایم مخصوص)

نعم الدين الاسلام

۱- فعل مدح فاعل خبر برای مبتدای محذوف

۲- خبر عبدان موش

فَاعِلٌ مَصْلُوحٌ

۴) (س) مثل فعل نفس است

عمر - نغم - حنا - حب

* افعال مدح و ذم → ذم: بُسّ، ساء - لا تحبذا

اسکے شرک: بروزن فعل

چرا (ذا) و (لاحتیذا) تغییر نمی‌کند؟ شیعه ضرب السبیل است. (که هیچ موقع تغییر نمی‌کند)

۱۰ مشاء الله (ذا الحسنة) مفرد عندكم مقام صاحب البيت، (حمزة احسن) عظيم

المحبة الهدى

✓ فاعل (حمداً) واللامحذف = ذاك

عظیم القادری (مخ) کثرت ✓

حب (فتح الحاء) (خ) فليل

حبذا من رفع الماء واجب

افعل تفضیل (اسم تفضیل) (افعل - فعلی)

(زید افضل من عمر)

موصوف صفت (موصوف)

نمونه ساخته شدن اسم تفضیل مانند صیغه ی تعجب است.

احوال اسم تفضیل

۱. مجرد از (ال) و اضافه

(اسم تفضیل همیشه به صورت مفرد می آید و همیشه بعد از آن

باید من بیاید زید افضل من عمر / هند افضل من عمر / الزیدان افضل من عمر

۲. اضافه معرفه جانیز الرحیم زید افضل الناس

۳. دارای (ال) است

نکته همیشه مفرد است

زید افضل رجلاان / زید افضل رجلاان

(زید افضل)

بدون (من) می آید / موافقت صفت (افضل) با موصوف واجب است.

زید الافضل / زیدان الافلاان / زید الفضلی

کرت بولست که چون جگر به لرزیدی
بیا و بمردم جام جهان نغمای باش

چون پیچید
کرت بولست که چون جگر به لرزیدی
فرو بستگی است کار جهان
تو محمود باد بهاری اگر کشای باش

افعل تفضیل

و عضاف الیه است

* من و مجرور آن هیچگاه مقوم بر «افعل تفضیل» نمی شوند (زیرا افعل تفضیل همراه با این شبیه به مضارع است) مگر آنکه مجرور من (استفهام) باشد.

خیر ← اخیر
شر ← اشر

زید اعلم من عمرو

مرفوع اسم تفضیل ← خیر

اسم ظاهر ← خیلی کم است مگر آنکه فعل بتواند جای (افعل تفضیل) بنشیند

که این امر باشد شرط اتفاق می افتد:

- ۱- قبل از افعل تفضیل، نفی باشد
- ۲- مرفوعش اجنبی باشد یعنی در مرفوع ضمیر نباشد که به موصوف مجرور
- ۳- مرفوعش، مفضل و اگر گرفته باشد به اعتبار مکان یا زمان

ما من ایام احب الی الله منها الغوم مند فی عثر ذی الحجة

و فامجوزلس در سخن نمی شنوی
به هرزه طالب سیم رخ و کیمیا باش

«نعت»

توابع: صفت - تأکید - بدل - عطف بیان - عطف نسق

(نعت) صفت: تابعی که متمم و مکمل ماقبل خودش می باشد [متمم و مکمل] اسم ماقبل و یا متعلق به اسم ماقبل است

حقیقی: موصوف را توضیح می دهد
سببی: متعلق موصوف را توضیح می دهد
جاء رجلٌ جميلٌ (آمد مردی که با لباس خوشگل هست)
جاء رجلٌ جميلٌ ابوه (آمد مردی که با لباس خوشگل هست)

عنوان برای نعت
فراوان

نعت (اغراض)

- ۱- توضیح می دهد: مررت برید الکاتب
- ۲- تخصیص می دهد: جاء رجلٌ کریم
- ۳- مدح: الحمد لله رب العالمین
- ۴- ذم: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
- ۵- ترحم: الهی اتی عبدک المسکین المستکین
- ۶- تأکید: لا اتخذوا الیهین اثنین

نعت موصوف و صفت
* صفت از اسم ماقبل خودش (موصوف) در تعریف و تکیه تبعیت می کند اعم از اینکه نعت سببی باشد یا حقیقی
(متبوع باید اعرف یا مساوی تابع باشد)

* نعت اگر ضمیر مستتر را رافع دهد در مفرد و مثنی و جمع / و / مذكر و مؤنث تبعیت می کند
(مفرد) (جمع)

جاء رجلٌ کریم - جاء رجلا کریمان - جاء رجال کرما

نعت اگر ضمیر بارز و یا اسم ظاهر را رافع دهد، در عدد و جنس تبعیت نمی کند

مررت برجلین قائم ابودما
موصوف - صفت - ناعل

* اگر برای یک موصوف (۱) برای توضیح و تعیین آن به همی آن صفات نیاز داریم → همی آنها را به صورت صفت می آوریم
 صفت هلی متعدی داشته باشیم.
 مررت بزید جاهل ظالم ماری ...
 (۲) ... ندایم → می توانیم قطع از صفت کنیم
 لیسج لای ... الملک القدوس العزیز
 (۳) برای توضیح و تعیین آن به بعضی از صفات نیاز داریم مررت بزید فاسق کانر جاهل ظالم
 (و به بعضی نیاز داریم)

* اگر صفتی از صفتیت افتاد، قطع شدن آن را **مخرج** (خبر برای مبتدای می دان) بدو
 نصب (مفعول به برای فعل در تقدیر)

گاهی در جمله اگر صفت یا موصوف را که (بدون آمدن) همیده می شود، حذف شود (جائز) → حذف موصوف به لید
 " صفت به دلیل

الفاظ تأکید محنوی: عین نفس
 ↓
 اعین انفس (منش و جمع)
 < ضمیر مطابق با مؤنله آورده می شود.

برای منش، می توانیم علاوه بر یک تایی بالا، از (نفسا) هم استفاده کنیم. (نفسها -)

میرید طاعت بیلاگان مشهور الفاظ
 ولی معاشر رندان پارسا باش

(جاء القوم لکم)
 (اشتریت العبد لکم)

الفاظ تأکید: کلا - لکلا - کل جمیع عیاشه -
 منش

که جمیع - جمع - اجتماع - اجتماع
 جاء القوم لکم اجمعون
 که جمیع - جمع - اجتماع

(ص قبل هر ص)

تأکید

تأکید { لفظی ← لفظ تکراری شود
معنوی ← از الفاظ مخصوص استفاده می شود
مفرد ← تکرار لفظ جاء زید زید
تکرار معنوی لفظ انت یا الحیدر حقیق قمن
جمله (شما) تأکید با حرف عطف اولی کذا واولی ...
تأکید بدون حرف عطف ادراجی ادراجی

تأکید (اختلاف)
تأکید معنوی شود
تکرار محدود
تکرار غیر محدود
تأکید معنوی شود
تأکید محدود
قد صرت البکرة يوماً اجمعاً
تکرار محدود
تکرار غیر محدود

* از وزن فعلاً، (جمعا)، و انفعلاً (اجمعاً) منفی نمی شود و به جای این دو از (کلاً) و (لکلاً) استفاده می شود
جاء المسلمان اجمعان X
جاء المسلمان کلاً ✓

* تأکید کردن ضمیر متصل به وسیله (نفس) و (عین)
مرفوعی: حتماً باید اول ضمیر منفصل را بنویسیم بعد تأکید کنیم
مفعولی: رأيتك نفسك
مجروری: صررت بك نفسك
قوما انتم انفسکم
بدون خط با نفس و عین تأکید

* اثر به وسیله غیر از (نفس) و (عین)
ضمیر متصل مرفوعی را بنویسیم تأکید کنیم، نیازی به آوردن ضمیر منفصل نیست
جاءوا للهم

به وسیله ضمیر منفصل مرفوعی، هر ضمیر متصلی را می توانیم تأکید کنیم

* اگر خواهی نفس و عین را جمع بندی، بر وزن (انعل) ای بری
* اگر خواهی مثنی و جمع را جمع کنی بر وزن (نفس عین)
برای مثنی: عین/نفس + ضمیر (انفساً)
برای جمع: نفس و عین + ضمیر (انفساً)

لغوی

عطف بیان

تابعی که سببه صفت است در اینکه حقیقی را از متبوع خود کشف می‌کند
ولی با صفت متفاوت است: صفت باید مشتق یا مؤدل به مشتق باشد به خلاف عطف بیان

+ عطف بیان با متبوع خود از چهار جهت تبعیت دارد

+ اسمی که در جایی تکرار می‌شود تأکید
تقابل یا نفر نفر عطف بیان

+ عطف بیان نکره
معرفه

* در جایی که اسمی صلاحیت بدل بودن را دارد می‌تواند عطف بیان هم بگیرد مگر در دو مورد:

(۱) تابعی که از مفادی تبعیت می‌کند
یا غلام یا غمرو عطف بیان
رفقا منادی (عمر معروفه)
معنی رستم

(۲) معطوف خالی از لام تعریف باشد و معطوف علیه معروف به (ال) باشد و مجرور به (فغانه)
بوسیله صفت مقترن به (ال) باشد

أنا ابن التلک البکری البسری
صفت مقترن معطوف علیه عطف بیان

بدل در حکم تکرار عامل است

عطف نسق (عطف به حروف)

عطف نسق: واقع شونده می بعد از حروف عطف که تبعیت می کند

مطلقاً: ^{جاء زید و عمر} معطوف لفظاً و معنیاً از مقابل تبعیت می کند (واو - ثم - فاء - حتی - یا) (اجماع)
عطف

غیر مطلق: معطوف فقط لفظاً از مقابل تبعیت می کند. بل - لا - لكن - ليس

جاء زید و عمر
(زید نیامد بلکه عمر آمد)
معنی: چون زید نیامد بلکه عمر آمد است.

واو { ^{سابق} لاحق ^{سابق} لاحق
لقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم

از لحاظ زمانی، مغفرت و نوح (ن) بعدی تر بوده

سابق لاحق
لوحی الی و الی الذین من قبلک

مع صاحباً انجیناه و اصحاب السفینه
هم زمان اتفاق افتاده است

فاء: ترتیب و انفصال
جاء زید و عمر (تا زید آمد و بلافاصله بعدش عمر آمد)
بلافاصله اتفاق می افتد بعدش

ثم: ترتیب و انفصال
جاء زید ثم عمر (پس از آمدن زید آمدن عمر)

حتی: یکی از حروف عطف می باشد که عطف بعضی بر کل می کند
الکلمة حق رأسها
برای غایت مثبت (رفع) یا غایت منفی (نقص)
معطوف بوسیله حتی غایت برای مقابل است

مثلاً از صبحی رسید، حتی از پیچ هایلین

خسنة (غایت منفی)

غایت مثبت
غایت منفی
مثبت (+) - غایت
منفی (-) - خسنة

أم ← متعلقه (أم) که قبل از آن هزنه است و به آمده باشد.
 سواذ علیهم اذ انزلهم ام لم نذهم لا یؤمنون سوا
 که هزنه ای که داخل جمله ای می شود که تا قبل به مصدر برده شده است. (قبل از هزنه تسویه مادی (ط) وجود دارد)
 (أم) که قبل از آن هزنه است و استغناء حقیقی وجود دارد و بوسیله (هزنه و أم) طلب فهم صورت می گیرد.
 ا اُنْتُمْ اَنْتُمْ خَلَقْتُمْ اَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا
 (أم) که تا قبل آن هزنه تسویه و یا هزنه استغناء حقیقی وجود نداشته باشد.

او } تخیر تَنْزُوجٌ هَذَا اَوْ اَخْتِيارٌ
 ایاچه اِقْرَأْ فَقِیًّا اَوْ نَحْوًا
 تقسیم الایم نکره اَوْ معروفه
 ایهام اَنَا اَوْ اَبَاکُم لَعَلَّی هُوَ اَوْ فِی ضَلَالٍ مِیْنِ
 شک لَیْسَ بِیَوْمًا اَوْ بَعْضُ یَوْمٍ
 اعتراض
 به معنای (او او)
 روی برگرداندن

فرق: در تغییر جمع بین هزنه و حایز نیست اما در ایاچه می شود جمع کرد.
 (می شود هم با هزنه و هم با خوامش از دو جا کرد) (می شود هم فقه و هم نحو خواند)

اَنَا هِدَیْنَاهُ السَّبِيلَ اِمَّا شَاکِرًا وَاِمَّا کُفْرًا

او
 قوطه
 (توضیح: شاکر برای آنکه آدمی)
 بیشتر به ایند

* با اما اول کاری نداریم چون عطف نیست.

لکن } کَلِمَتُکُمْ نَفْیٌ یَا نَهْیٌ بَاشَد.
 کنارش (و) نیامده باشد (و لکن نباشد)
 عطف مفرد کَلِمَتُکُمْ

لا یُطْرَقُ اَجَلُکُمْ اِمَّا بَا اَمَّا بِفَعْلِ مُثَبِّتٌ بَاشَد.

(انتقال می دهد حکم قبل از (بل) را برای بعدش)

بل : قبلش نفی یا نهی است.
قبلش امر و یا خبر مثبت است

قام زید بل عمر

عین حکم ماقبل را
برای بعد از (بل) ✓

ترجمه : بلکه عمر هم استاد.

ما قام زید بل عمر

مخالف حکم ماقبل
برای بعد از (بل)

ترجمه : زید فالستاد بلکه عمر الاستاد

در عطف
سررشت کبک و زید ~~ه~~ X
سررشت کبک و زید ~~ه~~ ✓
(مهر و وجه مضاعف)